

***چه چیزهایی مدرسه را میمیراند؟!

**دکتر مریم دیبا ۹۸/۴/۱۴

*مشاور خانواده و کودک

به قول ویلیام گلاسر " تا زمانی که برای اصلاح و بهبود مدارس کار زیادی انجام ندهیم رسیدن به اهدافی نظیر بررسی نقایص و کمبودهای نظام آموزشی مشکل خواهد بود. " عامل اصلی برای شروع مرگ تدریجی مدارس فلسفه آموزش و پرورش فعلی ماست، فلسفه ای مبتنی بر عدم رابطه عاطفی، عدم ارتباط بین مطالب و تاکید " محدود " بر تفکر که از پس آن کودک عشق ورود به مدرسه را از دست میدهد. مرگ تدریجی مدرسه از همینجا آغاز شده است که با بی علاقه کردن کودک به درس و مشق به طرق مختلف رخ می دهد و شاید گاهی برعکس، تمام دنیای کیفی کودک را درس و مشق او تشکیل میدهد، کمال گرا می شود و او را از جهان تعطیل میکند، چرا چون مرگ مدرسه قبلا در ذهن و جان قبلیان مثل والدین و معلمان ریشه دوانده، قبلا شادابی شان را گرفته و گیج شان کرده. لذا از کودک شان همانی میخواهند که خود گرفتارش هستند. به باورم مرگ تدریجی مدرسه دست کم با شجره نامه سه نسلی همراه است که قبلا کسانی را مردانده است! نوجوانی که خوب نمیخورد، چرا؟! چون این باور را در مدرسه به او خورانده اند که اگر سیر بخوری سنگین میشوی و می خوابی و تو نباید بخوابی چون از درس و مشق عقب می افتی و بیش از دو ساعت در شبانه روز خوابیدن برای یک کنکوری یعنی گناه !!!

چنین مدرسه ای نیاز به عکس هایی دارد تا مدارکی باشد برای نسل بعدی که بر در و دیوارش بکوبد برای جلب مشتری. پس افتخار همین بود نه خود کودک. بازی، نشاط و شادابی اش را از او گرفتند و بدخلقی و ترس از حضور در جمع، تسلیم بودن همراه با فقدان روابط انسانی، عادت به احساس گناه و نابود شدن استعدادها را به او هدیه دادند. چنین کودکی

همزمان باورود به دنیای نوروپیک که هدیه مدرسه به اوست پا به جامعه میگذارد. کودکی که اعتراف میکند اگر برای موفقیت در مدرسه شانس نداشته، پس در جامعه نیز شانس نخواهد داشت. آیا این مرگ تدریجی مدرسه نیست؟

***پیش کافه خرد ۵

***چه چیز هایی مدرسه را می میرانند؟

***پر کردن حافظه روح شاگردان را خفه می کند

یحیی قاندي. ۱۱ تیر ۹۸

تکیه و تاکید بر خوراندن معلومات به شاگردان علی رغم آشکار بودن این نکته که آنها به سرعت فراموش می شوند و نیز آشکار شدن این نکته که مداوما چه حجمی از معلومات در مدت کوتاهی از رده خارج شده و کهنه می شوند، چه کارکردی برای گردانندگان آموزش و پرورش دارد؟

به نظر می رسد درک و واکاوی پاسخ پرسش بالا، پاسخی است مرتبط با مرگ یا سرزندگی مدرسه. نخست بر این باورم ارایه پاسخ ها به جای آموختن مهارت ها، ساختن یا پیدا کردن پاسخ ها، حس کنترل گری گردانندگان را بر پاسخ ها ارضا می کند. وقتی قرار باشد صرفا پاسخ هایی را تحت عنوان معلومات ارایه کرد می توان تصمیم گرفت که چه عرضه کرد و چه عرضه نکرد. می تواند سر خود تصمیم گرفت که کدام دانش ارزشمند است و کدام نیست و سپس آنچه را خود درست می پنداریم در اختیار معلم ها و شاگردان قرار دهیم و پاسخ های دیگر را از دسترس میلیون ها شاگرد خارج کنیم. از این رو پنداشته می شود که با این کار این ما هستیم که تصمیم می گیریم شاگردان نگویند بخت چگونه باید فکر کنند. حال تصور کنید این شاگردان باشند که قرار باشد پاسخ ها را بسارند یا جستجو کنند و یا انتخاب کنند. خواب گرداننده خجسته آشفته خواهد بود. اما ارزش این رخداد تنها همین است که مدرسه را زنده نگه می دارد. شاگردان بارها از خود می پرسند که چرا باید وقت گران بهایشان که می تواند صرف بازی شادی و لذت و کاوشگری و کنجکاوی کنند باید به پاسخ هایی که هر جای دیگری هم می توان یافت، نابود کنند.

دوم، ارایه معلومات به شاگردان به جای کمک به آنها برای کاوش در آن و هر جا که بشود ساختن آن، حس تنبلی عمومی را ارضا می کند. در این صورت شاگردانی که از مدرسه رها شده اند معلوماتی دارند تا توضیح دهند که برای چه مدرسه رفته اند، می دانند که باید عاقبت به خیر شوند اما نمی دانند که آن چیست و چگونه باید انجام شود. والدین و سیاست گزاران نیز چنین اند معلوماتی دارند که می توانند ناقص تکرار کنند اما مال خودشان نیست به آن باور ندارند و نمی توانند به آن عمل کنند

سوم، ارایه معلومات حس سادگی و ساده خواهی و پرهیز از پیچیدگی و سر درگمی ناشی از آن را ارضا می کند. حال تصور کنید در دنیای پیچیده امروز آنها چگونه باید زندگی کنند. آنها چگونه باید با جهان مواجه شوند؟. فارغ التحصیلان چنین مدرسی که برخی هاشان بر مصادر امور نشسته اند برای اداره سازمان کشور و جهان، پاسخ ها و راه حل های ساده و دم دستی ای دارند. پاسخ هاشان سیاه و سفید و این یا آن است. و جالب است وقتی شکست می خورند دوباره به پاسخ های ساده دیگر متوسل می شوند.

اگر قرار باشد مدرسه هنوز هم چنین باشد، می شود گفت که رو به مرگ است یا در جاده مرگ قرار دارد.

***پیش کافه خرد۴

***چه چیز هایی مدرسه را می میراند؟

*همسان سازی گرایي/یکپارچه سازی/خواهی نشوی رسوا....

یحیی قاندي. ۱۰ تیر ۹۸

تلاش برای همانند ساختن همه چیز در مدرسه، یکی از مهمترین چیز هایی است که مدرسه را در جاده مرگ قرار می دهد و یا حرکتش در راه مرگ را تند می کند.

برای این ادعا نشانه هایی وجود دارد. امتحان های همانند هم، لباس های همانند هم چه برای معلمان و چه برای شاگردان، دستور ها یا بخش نامه هایی که به در و دیوار مدارس آویزان است و مدام به آنها می گویند که چگونه بپوشید و چگونه نبوشید. برخی از رنگ ها انگار ذاتا مجرمند از جمله رنگ سرخ و زرد و سفید و صورتی و ارغوانی و نارنجی _رنگی هم هست که جرم نباشد؟ چرا یکی دوتا هست که ابدی بی گناهند _.

معلم های همانند: یک معلم حتما باید مثل بقیه معلمان باشد و اگر یک معلم در چیزی متفاوت باشد. به هیچ رو تحمل نمی شود اگر معلمی متفاوت بپوشد، یا متفاوت درس بدهد و یا متفاوت امتحان بگیرد یا اصلا امتحان نگیرد ، معلم باید حتما مثل بقیه معلم ها باشد آن مثل بقیه بودن را هم خود معلمها ابداع نکرده اند. از جایی در بیرون آمده است. آیا می شود خودت نبود و شاد بود آیا می شود خودت نبود و زنده بود؟ اصلا شادی ها هم باید مثل هم باشند. چه معنی دارد که هر کس هر طور دلش خواست شادی کند!

کتاب های همانند هم، اندوهِهای همانند هم، ستایش های همانند هم، شعار های همانند هم، تنفر های همانند هم، پاداش های همانند هم. شما تا وقتی بهتان می گویند باید، از کسی گروهی یا

کشوری متنفر باشید و علیهش شعار بدهید و پس از آن ممکن است، باید خویشتان بیاید و دیگر نباید متنفر باشید. آنچه که نشانگر سرزندگی یک شاگرد ایت دقیقاً همان هایی نیست که در مدرسه اندازه می گیرند. آن وقت یک شاگرد که استعدادی ویژه دارد و چون نمونه یک آلت موسیقی را خوب می نوازد، حرکات بدنی ویژه ای انجام می دهد، یا به اندازه مجموع معلمان و والدین مدرسه کتاب خوانده است یا یک زبان خارجی چون بومی های آن زبان صحبت می کند، یا تحلیل هایی دارد که محشر است، در مدرسه ی یکسان ساز، پخته به نظر می رسد و اولیا مدرسه برای پدرش که از قضا او هم متفاوت است، دل می سوزانند. زیرا مدرسه تنها و تنها ربات های همانند هم را دوست دارد.

شادی و سرزندگی هر کودک مدرسه ای از تفاوت های او بر می خیزد. این همان جایی است که او چیزی برای ارایه و نمایش دارد. چیزی که او را با دیگران متفاوت می کند. و از راه آن می تواند نیاز بنیادی نمایش گری خود را بر طرف سازد وقتی این حس از راه اجبار برای چون دیگران بودن، خفه می شود، دقیقاً زمانی است که باید مامور بررسی پرونده های قتل های خاموش، بی صدا و یواشکی را خبر کرد.

#یحیی_قائدی